



روزنامه سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی ، ورزشی صبح ایران
www.sharghnewspaper.ir-
پست الکترونیکی:
Info@sharghnewspaper.ir

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : مهدی رحمانیان

نشانی : تهران ، خیابان آفریقا ، بلوار گلشهر ، پلاک ۴۶

تحریریه: ۳۳-۲۲۰۳۸۰۲۴
نمابر: ۲۲۰۳۴۵۱۵

سازمان آگهی ها : ۹۰-۲۲۰۵۷۰۲۲ (خط۲۰)-نظارت بر توزیع: ۶۶۹۵۸۶۱۰

امور مشترکین- تلفن : ۲۰-۶۶۹۷۱۱۹۹، نمابر: ۶۶۴۰۴۱۶۵

امور فنی ، آتلیه و لیتوگرافی : روزنامه شرق- چاپ : افست

راهنمای امروز

تلویزیون امروز	
سریال پرستاران (تکرار)	یک
سریال مرگ در سکوت	دو
سریال قلب	پنج
تله تئاتر بیر گراززدندان	چهار
سریال نسیم وصل	یک

سینمای امروز
آتش پس (تهمینه میلانی)
آفریقا – ایران – عصر جدید۲ – پارس ۱ – آسیا گلریز ۱ – بهمن۲ – جوان ۲ – قیام – پیروزی – المپیا سپیده ۱ – شاهد – ماندانا – پایتخت – فرهنگ ملت – ناهید – ایران۱
باغ های کندلوس (ایرج کریمی)
فرهنگ ۲– فلسطین۲– سپیده۲
چند می گیری گریه کنی
استقلال- بلوار – آستارا – بهمن۱ – مرکزی ۱ دهکده – سروش – تهران ۱ – پیوند – گلریز۲ کانون – شیرین – پیام
به آهستگی(مازیار میری)
عصر جدید۱ – صحرا – شهر تماشا – فرهنگ۱
ازدواج به سبک ایرانی
قدس – ایران۳ – فلسطین۱ – مرکزی ۲ – جی ۱ میلاد – جوان ۱
شغال
فلسطین۳ – تهران۲ – رودکی – مرکزی ۳– شاهد فردوسی – اروپا – سعدی – جی ۲ – فرخ

تئاتر روز
از خاک تا افلاک
سالن اصلی تئاتر شهر- ۲۰/۰۰
امشب باید بمیرم
سالن چهارسو تئاترشهر- ۱۹/۰۰
قدم زدن روی ابرها با چشم بسته (آروند دشت آرای)

ادامه تیتیر یک

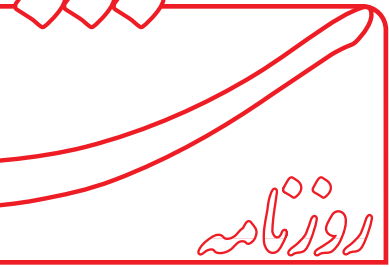
اما نوع مصدومیت زارع که حالا مشخص شد حداقل شش ماه از فوتبال دور خواهد بود با علی دایی متفاوت است . برانکو ایوانکوویچ می گوید: «نقاتح دایی یک تا پنج روز طول می کشد . یعنی اگر دایی خود را برساند. . . برانکو هنوز هم به او معتقد است . شک نکنید . خبرگزاری ایسا دیروز نوشت دایی به بازی پرتغال خواهد رسید . در عین حال ابراهیم میرزاپور که اعلام خیر مصدومیت او پس از علی دایی این فرضیه را که «آنها باید مصدوم می شدند» تقویت کرد، نیز ممکن است انتخاب اول برانکو در بازی پرتغال باشد. البته در مورد او گفته اند که ابراهیم قبل از بازی هم درد داشته و درد را پنهان کرده . ساشا باتکوویچ پزشک تیم ملی در این باره، ضمن تکذیب شایعات می گوید: ابراهیم در بازی مصدوم شده و بهبود خواهد یافت . در این رابطه خبر دیگری هم هست . مهدی مهدوی کیا ستاره تیم ملی ایران دچار آگزژی فصلی شده!

■ **مباحبه**
اینجا لای هتل کرونه دایی برخلاف انتظار به خیرنگاران پاسخ می دهد . او که از جو شدیداً منفی تهران باخبر است ، می گوید: من نمی توانم به خواسته خود در ترکیب تیم قرار بگیرم و با خود را به تیم تحمیل کنم بلکه مربی تیم تشخیص می دهد باید در زمین حضور داشته باشم یا اینکه نباشم.

دایی اضافه کرد: اگر مربی صلاح می دانست زمین را ترک و آن تصمیم کادر فنی تبعیت می کردم اما طبق برنامه در زمین حضور داشتم و سعی می کردم خواسته های مربیان را برآورده کنم . دایی بازی را چنین آنالیز می کند: ما حقیقتاً هیچ فرصتی در نیمه دوم نداشتیم . توپ به خط حمله نرسید و اصلاً موقعیتی وجود نداشت که مهاجمان بتوانند کاری کنند . به نظر من هرچند تیم ما در نیمه اول خوب کار کرد اما در نیمه دوم همه ضعیف بودیم و من هم استثنا نبودم . هیچ تویی به خط حمله نرسید و هیچ موقعیتی به وجود نیامد که بتوانیم از آن استفاده کنیم . همه تیم عقب نشینی کرده بود و حتی خود من هم در کارهای دفاعی مشارکت داشتم . و اما مصدومیت: «پیش از این مصدومیتی داشتم که در تمرینات پس از برخورد با آندرانیک نشدید شد و حالا جهت برطرف کردن اسپاسم کمر به آب درمانی مشغولم . دایی در گفت وگویی با عادل فردوسی پور از آنچه می بهری نسبت به او است گلایه کرده است . او سؤال کرد مگر زمانی که این همه گل برای تیم ملی زد برای او چه کرده اند که حالا به وقت ناگامی با او چنین می کنند . راستی آن همه گل به این واکنش ها می ارزید؟

■ **پیغام کوتاه**

«این همه پیغام کوتاه را که می سازد؟» پاسخ روشن نیست . تنها می توانیم بگوییم مردم قربانی و تسکین را با هم می خواهند . قربانی علی دایی است و تسکین همین جملات طنزآمیز تند . این شیوه اعتراض آنها است به مردی که نهایتاً قربانی بلندپروازی خود شد . بلندپروازی . این همه چیزی بود که تا ۳۸ سالگی روی قرم نگاه داشت. . . . راستی در همین لحظه پیغام کوتاهی درباره او رسید: «دایی آماده بازی پرتغال است! »!



سال سوم ■ شماره ۷۸۳ ■ چهارشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۸۵ ■ ۱۷ جمادی الاول ۱۴۲۷ ■ ۱۴ ژوئن ۲۰۰۶

فرهنگی

سینمای ایران در غرب و شرق اروپا

باشله اولین رئیس جمهور زن در کشور ما است، برای ما باعث افتخار است که میزبان فیلمساز بزرگی از ایران باشیم، فیلمسازی که اکثر فیلم هایش درباره زنان است .»

■ فرش باد در کرواسی

هفته فیلم ایران شامگاه دوشنبه ۲۲ خردادماه سال جاری با نمایش فیلم «فرش باد» اثر کمال تبریزی در سالن موزه سینمای یوگسلاوی افتتاح شد . این مراسم با حضور نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی مقیم به ویژه سفیر سوریه، کاردار پاکستان، اندونزی، لیبی، فلسطین و سوتیس، مسئولین بلندپایه سینمای یوگسلاوی، موزه هنرهای کاربردی، منتقدین فیلم و سینما و جمع کثیری از علاقه‌مندان به هنر هفتم ایران حضور داشتند . همچنین سه فیلم یوپانمای به نمایندگی از سینمای کوتاه ایران در جشنواره فیلم «آنیما» کرواسی به نمایش در می آیند . «کشاووز و گاو» (فاطمه گودرزی)، کلاغ (روان بخش صادقی) و محبوبه (علی اصغر رسولی)، در این رخداد فرهنگی که از ۲۲ خردادماه (۱۲ ژوئن) در زاگرب در جریان است به روی پرده می روند . جشنواره «آنیما»ی زاگرب به لحاظ قدمت دومین فستیوال انیمیشن معتبر در اروپا به شمار می رود. نخستین دوره این جشنواره دو سالانه در سال ۱۹۷۲ در زاگرب برگزار شد و امسال در چهار بخش؛ مسابقه بزرگ، مسابقه فیلم‌های دانشجویی، مسابقه فیلم‌های خاص کودکان و مسابقه رسانه‌های نوین و در دیگر بخش‌ها که جنبی هستند، برگزار می شود.



خورخه جادوگر

لیلا نصیری‌ها: اگر بگویم خورخه لوئیس بورخس (که امروز بیستمین سالمرگ اش است) از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر دنیا است، به هیچ وجه اغراق نکرده‌ایم . آقای بورخس (با در نظر گرفتن همه معانی نهفته در واژه آقا، چه به لحاظ شخصیتی و چه به لحاظ حرفه‌ای) همه ویژگی‌های یک نویسنده درجه یک را داشت . هرچند متقدان او را هم کم افتید نکردند و همه جا نشنستند و گفتند که آقای بورخس رمان نوشته است . خب، برای ما که دنبال لذت ناب از ادبیات هستیم، چه فرقی می کند که استاد رمان بنویسد یا ننویسد؟ مهم این است که ارزش هرکدام از داستان‌های بورخس به اندازه چندین (روی این تعداد تاکید دارم) رمان است . شانس

آورده‌ایم، بورخس نویسنده خوش اقبالی در ایران بوده است . چندتایی از مهم‌ترین مترجمان (از قدیمی‌ی ترها احمد میرعلایی و از جوان‌ها کاوه سیدحسینی) کارهای او را ترجمه کرده‌اند و این اقبال کمی (خودتان هم می‌دانید از چی حرف می‌زنم) برای یک نویسنده طراز اول در ایران نیست . در هر مجموعه داستانی که از این نویسنده درآمده، چندتایی داستان هست که می‌توان چشم‌پسته‌هم آنها را در بهترین گلچین‌های ادبی دنیا جاد و البته به عنوان نمونه در کلاس‌های نویسندگی تدریس کرد . اگر بورخس خوان باشید، حتماً قدیمی «مراحم» را از این نویسنده می‌شناسید . این داستان در مجموعه «باغ گلرنگ‌های پیچ در پیچ» ترجمه

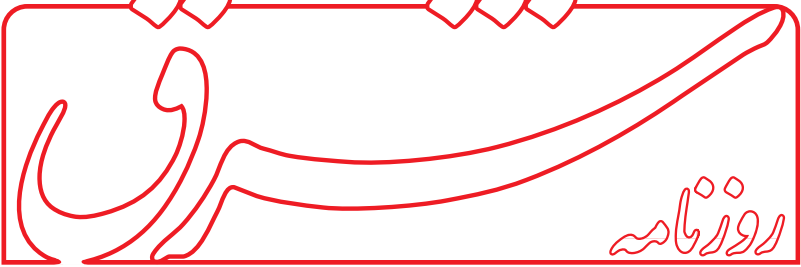
مهابت کرامتی، کامبوزیا پرتوی و مازیار میری در شرق



مینا اکبری: «به آهستگی» بهانه خوبی برای حرف زدن است . سینمای متفاوت، سینمای متناگرا، شرایط تولید، دگرگونی‌های اقتصادی و مدیریتی، فیلمنامه‌ها و روایت‌های چندوجهی، جشنواره‌های خارجی و داخلی، اکران نابرابر، فرصت‌های حرفه‌ای و . . . اینها را می‌توان با اکران نابهنکام و ناگهانی «به آهستگی» با مازیار میری درمیان گذاشت . در حالی که در مرکز فعالیت صنفی کشور همه چیز به مزاحه‌ای خانه به خانه و سنگر به سنگر تبدیل شده، شاید تنها مخاطبان باحوصله این حرف‌ها، علاقه‌مندان جدی سینما باشند که سالن‌های سینما تنها حلقه ارتباطی آنها با سینماست . حلقه‌ای که در این رودررویی چهره‌ها نه به آهستگی که به سرعت فراموش می‌شوند. میزانشن این

جایزه کارنامه به سه شاعر از سه نسل

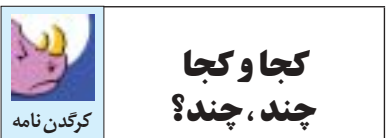
گفت : «واقعیت این است که در دوره‌های گذشته این فرهنگ سخت جا می افتاد که انتخاب‌ها انتخاب هیات داوران است و هر سال حاشیه این جایزه بسیار زیاد بود . اما امسال هیات دآوری در نظر نگرفتیم و انتخاب، انتخاب یک جامعه ادبی است، نه یک گروه خاص . این جایزه سال گذشته به علت توقیف موقت نشر به کارنامه و لغو امتیاز آن برگزار نشد و پنجمین دوره آن امسال برگزار می شود.



سال سوم ■ شماره ۷۸۳ ■ چهارشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۸۵ ■ ۱۷ جمادی الاول ۱۴۲۷ ■ ۱۴ ژوئن ۲۰۰۶

آبادان	+۳۲+۴۶	بیرجند	+۲۱+۳۳	سندج	+۱۵+۳۵	همدان	+۲۰+۳۰
اراک	+۱۷+۳۴	تهران	+۲۲+۳۶	شهرکرد	+۱۳+۳۲	یاسج	+۲۰+۳۴
اردبیل	+۱۷+۲۶	تبریز	+۱۲+۳۲	شیراز	+۲۱+۳۶	یزد	+۲۰+۳۵
ارومیه	+۱۳+۳۳	خرم‌آباد	+۲۰+۳۹	قزوین	+۱۷+۲۸	دبی	+۳۷+۳۴
اصفهان	+۱۵+۳۳	رشت	+۲۲+۳۷	کرمان	+۱۷+۳۰	نجف	+۳۹+۴۷
اهواز	+۲۹+۴۷	زاهدان	+۲۲+۳۴	کرمانشاه	+۱۶+۲۷	مکه	+۴۰+۴۵
ایلام	+۲۳+۳۷	زنجان	+۱۶+۳۴	کاشان	+۱۹+۳۸	مدینه	+۳۸+۴۲
بجنورد	+۲۱+۳۴	زابل	+۲۸+۴۱	کیش	+۲۲+۳۸	لندن	+۱۸+۲۵
بندرسعاس	+۳۰+۴۴	ساری	+۲۱+۳۰	گرگان	+۲۵+۴۱	پاریس	+۲۰+۲۲
بوشهر	+۳۲+۳۴	سمنان	+۲۳+۳۶	مشهد	+۱۹+۳۴	استانبول	+۲۳+۳۵

تهران : اذان ظهر ۰۴: ۱۲: اذان مغرب ۰۴: ۱۹: اذان صبح ۰۱: ۳۰:



کجا و کجا

چند، چند؟

سیدعلی میرفتاح

لغت بر این فوتبال که تمامی ندارد. من چه کار باید بکنم؟ چه کسی را باید ببینم؟ کجای این شب تاریک باید بیاویزم قباب ژنده خود را . . . آقای کپورچالی: چی چی را بیاویزی؟ میرفتاح: قبابی ژنده خود را . . . آقای کپورچالی: برای چی بیاویزی؟ میرفتاح: برای اینکه دیگر درباره این فوتبال حرف نزنیم. این همه موضوع، این همه مسئله، این همه خیر-هر چا می‌روم فوتبال، با هر کس صحبت می‌کنم فوتبال، هر چه می‌نویسم فوتبال، دارد حالم به هم می‌خورد. خسته شده‌ام. حوصله‌ام سر رفت. آقای کپورچالی: سخت نگیر. باقی موضوعات دردسرسازند. یک وقت یک حرفی از دهانت در می‌رود، یک وقت درباره چیزی که نباید حرف بزنی، حرف می‌زنی، آن وقت گند کار درمی‌آید و همان قبابی ژنده‌ات را لوله می‌کنند توی دماغت. همیشه جانب احتیاط را رعایت کن. در ثانی فوتبال از هاکی روی یخ که بهتر است. آقای امیرشاهی: هاکی روی یخ را نمی‌دانم، اما هیچ ورزشی «بولز» نمی‌شود. کاش تلویزیون می‌توانست رایت مسابقات جهانی بولز را بخرد، آن وقت به شما می‌گفتم که هیجان و نشاط و رقابت یعنی چی. آقای مویدی: بولز دیگر چیست؟ این را دیگر از کجا آورده‌اید؟

آقای امیرشاهی: یک‌جور ورزش باکلاس است. مال آدم‌های شیک و پولدار و تحصیلکرده. من مسابقات بولز را هر جوری هست پیگیری می‌کنم. توی مهمانی‌ها وقتی درباره این ورزش حرف می‌زنم، نمی‌دانید چه توجهی از [. . .] جلب می‌کنم.

آقای مویدی: پس تو بگو داری سوء استفاده می‌کنی. استفاده ابزاری از بولز. شرم‌آور است. آقای امیرشاهی: چه شرمی؟ از کسی که مایه نمی‌گذارم. آقای روشن ضمیر: ورزش باکلاس می‌خواهی «اسکواچ» می‌بینی یا نه؟ همین که به دیوار توپ می‌زنند؟ آقای روشن ضمیر: اکثر تحصیلکردگان پولدار اسکواچ بازی می‌کنند. در مهمانی‌ها اسکواچ است که جواب می‌دهد. آقای کپورچالی: مر باش که چقدر دلم برای اینها می‌سوزد. پیش خودم می‌گفتم این بیچاره‌ها اینقدر تنها و غریبند که حتی حرف ندارند و مجبورند با دیوار بازی کنند. تازه می‌خواستم به میرفتاح بگویم تو که همه‌اش آیی، یاس می‌نویسی و از تنهایی و غریبی و بی‌کسی می‌نالی، یک چیزی برای این تنیس با دیوار بنویس که از تو نتهار و بدبخت‌تر هستند. . . .

آقای مویدی: میرفتاح بدبخت است؟

میرفتاح: موضوع جلسه را شخصی نکنید. به من چه کار دارید؟ حرف خودتان را بزنید. راجع به بولز یا اسکواچ یا هر چه که دوست دارید حرف بزنید، فقط شما را به خدا راجع به علی دایی و برانکو حرف نزنید. اعصابم خرد شد از پس از این حرف‌های تکراری شنیدم. کم‌کم قیافه‌ام دارد می‌شود شبیه تی تری تائم. آقای کپورچالی: زنگ زد ۱۱۸. می‌گویم «شماره دکتر کنوصصفهانی چند است؟» می‌گوید: «تا من می‌گردم، قریون دست بگو ببینم، آنگولا و مکزیک چه کردند؟ چند چندند؟»

آقای روشن ضمیر: دکتر کوصصفهانی را برای چه می‌خواهی؟ لکند دوباره هم‌روئیدت عود کرده؟ آقای مویدی: مگر آن جوشانده‌هایی که دادم نخوردی؟ آقای امیرشاهی: من می‌دانم مشکل از کجا است. می‌نشینی فوتبال می‌بینی، دچار استرس و اضطراب می‌شوی، دچار اختلال مزاج می‌شوی. آقای کپورچالی: برای خودم نمی‌خواستم. می‌خواستم یک وقتی برای میرفتاح بگیرم. میرفتاح: این حرف‌ها را رها کنید. برگردیم سر بحث اصلی خودمان.

آقای روشن ضمیر: کجا بودیم؟

آقای امیرشاهی: اینجا بودیم که دنبال یک چیزی می‌گشتم که میرفتاح قبابی ژنده‌اش را روی آن آویزان کند. آقای کپورچالی: هر جا ما آویزان کردیم، تو هم آویزان کن. آقای مویدی: این حرف‌ها را ول کن. امروز بازی کجا و کجا است؟

آقای امیرشاهی: بازی بولز؟

آقای کپورچالی: امیرشاهی جان! اینجا که دیگر مهمانی نیست، غیر از ما هم کسی اینجا نیست [. . .] که حرف‌های ما را نمی‌شنود. کلاس الکی نگذار. بولز کیلو چند است. با شو بد همه برویم خانه من، تخمه بسته بخیریم، بنشینیم ببینیم کجا و کجا چه می‌کنند، کی می‌برد و کی می‌بازد. میرفتاح هم خوشش نمی‌آید می‌تواند برود اسکواچ بازی کند.

میرفتاح: من پول ۱۵ روز حق التالیف را بدهم می‌توانم نیم ساعت دیوار اجاره کنم که به آن توپ بزنم. ولش کن. من هم با شما می‌آیم ببینم کجا و کجا چه می‌کنند.

mirfattah@yahoo.com

ادامه سرمقاله

فوتبال سیطره یک روحیه است بر کل جامعه‌ای که هر یک از لایه‌های آن معمولاً ماست خودش را می‌خورد. استیلای هم‌رنگ جماعت شدن است. پیروزی در آن، پیروزی تخفیدری عاطفی است بر واقعیت‌هایی که جای دلخوشی نمی‌گذارد. گهگاه افسردگی ناشی از خیط شدن در آن برای بهداشت روانی شخص و نشئه‌زدایی از جامعه بسیار مفید است. سکوت آن شب نشانه خوشایند کمی سلامت عقل بود.

سیستم دفاعی جدید

همایون عبدالرحیمی



پیر جوانمرد

به مناسبت چهلمین روز درگذشت حاج حسن نیری تهرانی

سهیل محمودی

موسیقی‌است، بهترین مشوقانش از نظر صاحب‌این بنان و بیان سه تن بودند: یکی استاد بزرگ موسیقی زنده‌یاد سیدمحمد میرفتیسی که در سال‌های آخر عمرش دلگرمی ما بود. یکی مرحومه خانم فاضل عراقی همسر استاد بزرگ موسیقی زنده‌یاد مهدی خالدی که صداه نوار از برنامه‌های فرزندش برایم آورد و یکی هم حاج‌حسن‌آقای نیری که یادآوری‌ها و گوش‌زده‌ها و ارائه طریق‌هایش برای من یکی نعمتی بوده در این سال‌ها. هر موقع می‌خواستم از تهران و قلندران و اهل معنا که در این شهر نفس زده‌اند، یاد کنم فکر می‌کردم مبدا اشتباهی داشته باشم و حاج‌حسن‌آقای نیری بشنود و من از این بزرگان فقط نامی در دست دارم و کلامی بر زبان. اما او آنها را زیسته است. او خودآنهاست. همان‌ها است. به یگانگی با مرام و منش و مشرب آنها رسیده. ما کجاییم و او کجا است؟ . . . و شرمند می‌شدم.^۱

■ **ما فقط از این بزرگوار و کسانی مثل او سخن می‌گوییم، او را باید می‌دید!** باید می‌زیستی وگرنه هر چه بزرگوارانی مانند محمد جواد حجتی کرمانی، احمد بورقانی و جلال رفیع و فتح‌الله جوادی و این کمترین درباره او بنویسم فقط شرح دلباختگی به اوست نه شرح حال او. او با اهل قلم و هنر هم‌فلس بود و این «دم» و «فنس» که بازگشتی و بانوشتی و سن و سال ما بالاتر رفت، زندگی شیری و شلوغی‌های پیخود روزگار نگذاشت به قدر رفیع تشنگی از دریای وجودش جرعه‌نوش باشیم. تا یک شب پیش که دوست مشترکمان فتح‌الله جوادی املی گفت: ساعتی پیش در مجلس ترحیم حاج حسن نیری تهرانی بودیم و دوست دیگر مطبوعاتی نام محمدعلی محبوبی تلفتی گفت: آگهی تسلیتی داده‌ام با نام و امضای استاد کریم زمانی و خودم و تو. و من فکر کردم ما داریم به خودمان تسلیت می‌گوییم که فرزندان معنوی اما نامهربان و سر به‌هوای او بودیم و الا آن‌هم این یادداشت تلاش برای کم کردن بار شرمندگی از شانه روح خودم است.

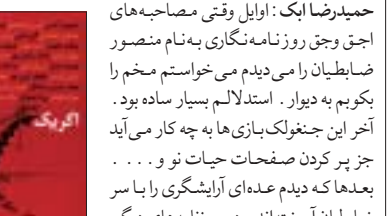
■ **حاج‌حسن نیری تهرانی** ظاهراً در یادمان اهل یازار بود، روزنامه‌نگار بود، نویسنده بود، مبارز بود، اهل سیاست بود و از پیشکسوتان مجاهدت و زندان‌دیده در پیش از انقلاب بود و اینها همه بود و نبود. کتاب چاپ کرده بود، مقاله نوشته بود، [مثل یادداشتی درباره حاج مرشد جلویی که سال‌ها پیش که «ادبستان» منتشر می‌شد، به قلم او خوانده‌ام و دانسته بودم زیرباف و گوه‌رشناس است]، مدیریت کرده بود، کار نشر انجام داده بود و . . . اینها همه بود و نبود. اما آنچه بود و کامل بود، یک معلم اخلاق، یک قلندر به تمام معنا و یک هدایت‌گر بود. در کنج ورستیگی و زهد یی ریا و سادگی می‌کرد، آتشفشانی بودند سرپوشیده و هیچ کاه شوقی به فوران در جهان ظاهر، خوشایندشان نبود. آرام و تنها آمدند، آرام و تنها زیستند و آرام و تنها رفتند و توقیف از اوست.

پی‌نوشت:

۱- **همین دو ساعت پیش با مولازاده‌مان، سرکار خانم شهلا امیری فیروزکوه‌یی تلفنتی صحبت می‌کردم. فرمودند: صحبت‌های تو را برادرام آقا مسعود در سیمین دشت شنیده و گفته است که در زمان حیات حضرت آقا امیری، حاج حسن نیری به همراه شادروان قدسی مشهودی به دیدار استادمی آمده و از افتادش سیدالشعرا بسیار بهره‌مند بوده و حضرت آقا امیری فیروزکوه‌یی محبتی شایسته به او داشته است.**

سوسمار تنها در برکه تاریک

و جواب هر ستوالی را می‌دهند، اما به خیلی چیزها هم اشاره نکرده. اینکه اصولاً انگار ما وقتی پشت میزوفرن یا تریون می‌رویم احساس می‌کنیم سرشار از رسالت‌های گوناگون برای هدایت و ارشاد انسان‌هایی و باید از این تریون خود پر خیزن مساحت حیات نو و . . . بعدها که دیدم عده‌ای آرایشگری را با سر ضابطیان آموخته‌اند و در روزنامه‌های دیگر مصاحبه‌های این گونه می‌کنند، گفتیم حیف مخ. او که ضابطیان بود و نسخه اصلی آن بود تکلیف کپی‌های غیربرابر با اصل روشن است. ضابطیان اما با بشکار (بخوابند پر روی) هرچه تمام‌تر کارش را ادامه داد و همه امثال من را از رو برد. تا اینجا دمش گرم. امروز که گزیده‌های «جهت‌دار» آن مصاحبه‌ها را در دو کتاب «اگر یک زرافه داشتیم» و «اگر یک سوسمار بودیم» می‌بینم، احساس می‌کنم نظرم به کل عوض شده است. این دو کتاب را می‌توان به‌عنوان رساله‌هایی در باب خلق و خوی ایرانی‌ها، در رده کتاب‌های روانشناسی گنجاند. ضابطیان خودش در مقدمه به یکی دو نکته‌ای که از خلال مصاحبه‌ها استخراج کرده اشاره می‌کند. مثل اینکه ایرانی‌ها به «نمی‌دانم» گفتن عادت ندارند



تساهل و مهرورزی‌مان ترک بردارد، که سراپا محبتیم و شور و عشق و از آن قبیل مزخرفات. پس یک دمش گرم دیگر برای ضابطیان که تا به حال حتی یک ماج هم با ما نداده است. امیودام مصاحبه‌شوندگان عزیز هم باور کنند که این حرف‌ها درباره همه ما صادق است و این یادداشت به قصد زنجاندن آنها نگاشته نشده و فردا سر پیوستند داد و ببداد رهنه‌اندازند و لااقل پلنیزند که این یادداشت فقط به قصد حال دادن به منصورخان نوشته شده و هیچ هدف دیگری را دنبال نمی‌کند. پایان سخن . تلخ کردن کام مخاطبان، وقتی قرار است کتابی سراسر زیبایی و شادی را معرفی کنی، از انصاف به دور است. می‌دانم. اما شما چه می‌کنید اگر جای من باشید و چشم‌هایتان خیره به تصویر سوسماری شود که روزی می‌خواست بازیگر هالیوودی را بخورد و حالا آرام در برکه‌ای تاریک، تنها نشسته است. این یادداشت برای او.

خواندنی‌ها